جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

ایرانی! ایرانی بساز!

نگاهی به عملکرد پویانماسازان ایرانی در پاسداشت اندیشه و سبک زندگی ایرانی - اسلامی در آثارشان

انوشه میرمرعشی

یکی از ابتکارات بخش خبری صداوسیما که حساسیت مردم را برای پاسداشت زبان فارسی بالا برده، بسته خبری «زبان معیار» با اجرای جناب آقای امید جلوداریان است.

از آنجا که سال‌های سال «پاسداشت زبان فارسی» دغدغه ادبا و علاقه‌مندان به زبان فارسی و در رأس آنها مقام معظم رهبری بوده و همچنان هست و برای پالایش زبان فارسی از واژه‌های بیگانه توصیه‌های فراوانی داشته‌اند؛ این بخش خبری توانسته تا حدود زیادی امید برای نیل به این هدف را فراهم سازد.

اما باید دانست که این تنها زبان فارسی نیست که به پاسداشت و در کنارش به پالایش واژه‌های بیگانه نیاز دارد، بلکه در قسمت‌های دیگر زیرمجموعه «فرهنگ و هنر» نیز به چنین پاسداشت‌ها و پالایش‌هایی محتاجیم. به ویژه اینکه این نیازمندی در تولید آثار هنری بیشتر احساس می‌شود.

در واقع می‌توان گفت «ایرانی اندیشیدن» در ساخت هر اثر هنری وطنی، یکی از ارکان موفق بودن آن اثر است. وگرنه اثری که تقلیدی از آثار هنری سایر کشورها (عمدتا غربی) باشد حتی در صورت رعایت تمام نکات فنی، ارزش چندانی ندارد. بررسی آثار هنری اعم از فیلم، سریال، برنامه‌های ترکیبی، مسابقات تلویزیونی و حتی پویانمایی‌های داخلی این مسئله را به عیان نشان می‌دهد که متاسفانه بخشی از این آثار با تقلید از آثار و تفکر غیرایرانی و عمدتا غربی ساخته شده است. اما در میان این تولیدات هنری شاید بتوان ادعا کرد که پویانمایی‌ها به سبب تاثیرگذاری بر اذهان نسل آینده از اهمیت بیشتری برخوردار است...

پویانمایی ایرانیِ غیرایرانی!

بررسی پویانمایی‌های چندقسمتی ساخته شده در کشور به ما نشان می‌دهد که با کمال تاسف بخشی از آنها، هم به جهت محتوا و هم به جهت فنی دچار التقاط و اختلاط تفکر ایرانی و اسلامی با تفکر غیرایرانی و عمدتا غربی است.

البته قطعا باید قبل از اشاره به این التقاط و اخلاط، از سازندگان پویانمایی‌هایی که در هر دو بخش محتوا و ساختار (طراحی شخصیت و تصاویر) کاملا با تفکر ایرانی و اسلامی ساخته شده‌اند، تقدیر و تشکر کرد. پویانمایی‌هایی چون «مهارت‌های زندگی»، «زهره و زهرا»، «آپارتمان گل‌ها»، «کوچولوهای کنجکاو»، «ببعی» و...

اما برخلاف این پویانمایی‌های قابل تقدیر، برخی از پویانمایی‌های ایرانی به ویژه آنها که شخصیت‌های اصلی آن موجوداتی غیرانسانی هستند، در قسمت محتوا شدیدا به پاسداشت تفکر ایرانی و اسلامی و پالایش تفکر غیراسلامی و ایرانی نیازمندند. زیرا در عمده قسمت این پویانمایی‌ها، شخصیت‌های حیوانی یا خیالی درگیر اتفاقاتی می‌شوند که موضوع آن برمبنای آموزش «اخلاق سکولار» نوشته شده است.

به طور مثال شخصیت‌ها دچار بی‌نظمی شده‌اند و با حوادثی که برایشان پیش می‌آید متوجه اهمیت نظم می‌شوند. یا شخصیت‌ها دچار بیماری می‌شوند و در طی داستان آن قسمت متوجه اهمیت رعایت بهداشت فردی می‌شوند. و یا شخصیت‌های داستان با حوادثی متوجه مضرات پرخوری می‌شوند، یا با درگیر شدن با یک‌سری اتفاق متوجه اهمیت محیط زیست می‌شوند و یا با غافل گیر شدن در روز تولد متوجه مهربانی دوستانشان می‌شوند و موضوعاتی از این دست، آن‌هم بدون اینکه نشانی از فرهنگ ایرانی و اسلامی در آنها به مخاطب منتقل شود.

و دقیقا سؤال اساسی در تولید این‌گونه آثار این است که مثلا پویانمایی «کارتونی‌ها»، «همه جوره ماجرا»، «ماهی بادکنکی»، «فینگیلیا»، «میچکا» و... که ایرانی هستند به جهت محتوا و اندیشه، چه تفاوتی به جهت محتوا با پویانمایی‌های ساخته شده توسط کشور چین مانند «حیوانات کاغذی»، «قطار ربات‌ها»، «اتوبوس‌های کوچولو» و یا حتی پویانمایی‌های کانادایی همچون «دنیل ببره»، «لامالاما»، «چارلی به مدرسه می‌رود» و... دارد؟ کجای این پویانمایی‌های ایرانی که از آنها نام برده شد حال و هوای وطنی دارد؟ و چرا مدیران سفارش دهنده و تهیه‌کنندگان سازمان صداوسیما به این مسئله هیچ توجهی نداشته‌اند؟! آیا نباید حتی برای ترویج اخلاق سکولار(!) داستان این‌گونه پویانمایی‌ها، کمی! و فقط کمی ایرانی شود؟ و...

آن‌وقت در این‌گونه پویانمایی‌ها متاسفانه در طراحی شخصیت‌های داستان و طراحی پس زمینه کار نیز چنین معضلی دیده می‌شود. به طور مثال طراحی قلک پول به شکل خوک در قفسه اسباب بازی‌های میچکا و یا طراحی شخصیت‌های خیالی سرزمین دانایی در پویانمایی «میچکا» که کاملا برگرفته از طراحی شخصیت‌های پویانمایی چند پویانمایی خارجی است. و یا طراحی ماشین پلیس در پویانمایی «چیا» با طرح و رنگ خودروهای پلیس انگلیسی به جای طراحی خودروی سبز و سفیدرنگ نیروی انتظامی خودمان و مثال‌های فراوانی از این دست...

تضاد محتوا و ساختار

البته گفتنی است بخشی دیگر از پویانمایی‌های ایرانیِ چندقسمتی، در بخش محتوا تقریبا دارای فیلمنامه‌های قابل قبول و گاهی بسیار خوب و متناسب با تفکر و سبک زندگی ایرانی و اسلامی است؛ اما در بخش طراحی تصاویر (شخصیت‌ها و پس زمینه کار) دچار اختلاط اندیشه ایرانی و غیرایرانی هستند.

در واقع طراحان و قلمزنان در این نوع پویانمایی‌های ایرانی با کج سلیقگی و بدون توجه به محتوای ایرانی و اسلامی داستان، از نمادهای کاملا غربی در آثارشان استفاده کرده‌اند. مثلا طراحی اتوبوسی به سبک اتوبوس‌های زردرنگ مدارس در آمریکا آن‌هم در تیتراژ ابتدایی برنامه بسیار خوب «منم بچه مسلمان»! و یا طراحی علامت صلیب روی کلاه شخصیت‌پرستار پویانمایی «موچولوها». [گفتنی است که خانم مهدیه السادات محور (طراح و از نویسندگان داستان این مجموعه پویانمایی) در گفت‌وگویی با نگارنده از این مسئله شکوه داشتند که طراحان بخش گرافیکی کار، بدون توجه به محتوای ارزشی و آموزشی این مجموعه از نمادهای غربی همچون فکول، کراوات برای برخی شخصیت‌های این مجموعه و علامت صلیب برای کلاه شخصیت‌پرستار استفاده کرده‌اند.]

نکته پایانی

قطعا پویانمایی‌سازان ایرانی علاقه عمیق و زیادی به فرهنگ و اندیشه ایرانی - اسلامی خود دارند. اما اگر در آثار برخی از آنها التقاط و اختلاط اندیشه و سبک زندگی اسلامی-ایرانی و غیرایرانی در بخش محتوا و ساختار دیده می‌شود، به دلیل آن است که متذکر این مسئله نبوده‌اند. یعنی به دلیل عدم نقد پویانمایی‌های ایرانی چندقسمتی، سازندگان آن متوجه این اشکال نشده‌اند و از روی عادت در نوشتن متن داستان و طراحی شخصیت و پس‌زمینه کار از پویانمایی‌های خارجی (عمدتا غربی) الگوبرداری کرده‌اند. امید است که این مطلب باب تازه‌ای را برای توجه به این مسئله در فضای پویانمایی سازی کشور باز کند و زمینه را برای پالایش پویانمایی‌های ایرانی چند قسمتی از تقلید از نمونه‌های خارجی فراهم سازد.

تحلیلی بر رسوخ فمینیسم در رسانه‌های آمریکایی

زن فدای رسانه

سوپراستارهای زن و ابرقهرمانان سرخوشی در روایت‌های‌هالیوودی و فرهنگ معاصر آمریکا- با برچسب فرهنگ جهانی پسامدرن- به عنوان الگو و مدلی کمال یافته و متعالی از وضعیت (وجود و ماهیت فردی و اجتماعی) زن، در جهان امروز و سنن فرهنگی متفاوت آن تبلیغ و ترویج می شوند. اما این تبلیغات در بطن خود دارای شکاف و تعارضی همپای خود فرهنگ پسامدرن آمریکایی به ویژه نسخه هالیوودی آن- چه از منظر فرهنگی و چه از منظر سیاسی- اقتصادی در تبیین فرهنگ معاصر- بر مبنای سرخوشی و البته تبلیغات (سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی)، تحت لوای پسامدرنیسم هستند.

به بیان دیگر، آنچه امروز در الگوهای تکرار شونده، متکثر و هرجایی هالیوود و فرهنگ عامیانه (توده‌وار) و بازارپسند آمریکایی، به مثابه‌اندیشه جهانی پسامدرن، از زن تبیین و ترویج می شود، نمودار کلی و کلان نشانه ای از شکاف، چندپارگی و تعارضی است که در همه ابعاد زندگی فردی، اجتماعی و جسمی و روانی انسان در دنیای امروز قابل لمس و مشاهده است. دنیایی که نه به لحاظ دیدگاه تبعیض آمیز جنسیتی، که بنابر مفاهیم باطنی در ارزش‌های نمادین و اسطوره ای غرب (یونان باستان)- از زن- می‌توان آن را دنیای زنانه نامید. یعنی دنیایی که بنابر روایت‌های اساطیری و کهن الگوهای بنیادین همچون آفرودیته، هلن، پاندورا و... در مرام کلی و جزمیت‌اندیشه غرب، هر روز بیشتر و بیشتر و با ولعی سیری‌ناپذیر، نشانه‌های زنانگی خود را تجدید، تشدید و تکثیر می کند و نمود بارز آن در این به اصطلاح فرهنگ جهانی پسامدرن و به تعبیری در این نمای جدید عامه پسند و تجاری هالیوود- در نقش قهرمانان و سوپراستارهای مدرن از زن- هر روز عیان‌تر می نماید. مانند ملاک و معیار برای معرفی بازیگر سال که ویژگی‌های ظاهری را دربرمی‌گیرد! و در یک معنا؛ تضاد، تناقض، سردرگمی و در نهایت چندپارگی جهان امروز در سرخوشی‌های بی حدوحصر از لذت‌های نامشروع، و صد البته کوشش تجاری در جهت اغنای توأم عواطف انسانی و خواست مخاطب، چه سیاسی و چه اقتصادی!

اما در این میان جایگاه انسانی زن در جامعه، و وجود او به عنوان یک ماهیت انسانی چه خواهد شد؟ پرسشی که هر پاسخ تاریخی- اجتماعی قابل قبول به آن، نیازمند کندوکاوی در جنبش فمینیسم و تلاش برای احیای حقوق انسانی و اجتماعی زنان در بنیاد دیالکتیک موجود در تاریخ و جهان شناختی غرب است. از آنجا که وضعیت امروزی زنان نیز، به‌عنوان وسیله و ابزاری برای سر خوشی و سرگرمی و در نهایت تبلیغ و ترویج مقاصد سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی در غرب، خود در وهله نخست- و البته با کارکردی معکوس- حاصل از فمینیسم و دیالکتیک (تلاقی) آن با فرهنگ پسامدرن [از نوع آمریکایی آن] است.

جنبش فمینیسم که از نیمه قرن بیستم، به ویژه پس از کتاب سیمون دوبوار- جنس دوم- خود را به عنوان یک جنبش اجتماعی نیرومند و گاه به شکلی رادیکال در کنار دیگر جنبش‌های اجتماعی در ایالات متحده مطرح ساخت، به دو دلیل عمده بسیار سریع جذب فرهنگ پسامدرن- به ویژه از نوع هالیوودی‌اش- شد، و در انواع هنرهای پاپ و عامه پسند و نمایش‌های سطحی و مد روز، از شوهای تلویزیونی گرفته تا هنرهای خیابانی، در جهت اهداف مذکور (سیاسی- اقتصادی) به کار گرفته شد.

این جنبش که در آغاز مانند تمام جنبش‌های اجتماعی دیگر- که بر محور عدالت خواهی، آزادی‌خواهی، یا تلفیقی از هر دو شکل می گیرند- بر پایه نظری لیبرالیسم و به ویژه آراء فلسفی جان لاک و جان استوارت میل، مبنی بر برابری حقوق- انسانی و اجتماعی- زنان و مردان شکل گرفت، تنها در طول چند دهه از اواسط قرن بیستم انواع برداشت‌های گوناگون از این برابری فلسفی را آزمود، انواع نحله‌های روانشناختی- از فروید تا لاکان- را طی کرد و تحت تأثیر و زیر پوشش انواع گفتمان‌های سیاسی معاصر، همچون گفتمان پسااستعماری یا نظریه‌های ادبی و نشانه شناسی قرار گرفت و سرانجام چنان شاخه‌شاخه و در بعد نظری متفاوت و گاه متضاد شد که امروز دیگر نمی‌توان به طور دقیق گفت که فمینیست چیست، چه بنیان نظری دارد و به سوی چه اهداف عملی یا پراکسیس اجتماعی پیش می رود.

با همه سر و صدا و انواع آثار هنری، ادبی و نظریه پردازی‌های گوناگون از ابتدای قرن بیستم تا دهه‌های آخر این قرن، با این حال فمینیسم یکی از پرابهام ترین و بی سرانجام ترین جنبش‌های قرن بیستم باقی ماند. همان طور که- در قسمت نخست- به آن اشاره شد، نخست به دلیل پیچیده شدن با دیگر گفتمان‌های سیاسی- فرهنگی قرن بیستم و سپس به دلیل خلأ نظری خود، که نه تنها قادر به احقاق مبانی اصولی خود یعنی احیای حقوق انسانی زن در دوران جدید حیات اجتماعی نشد که حتی در تبیین این مبانی و سردرگمی میان عدالت اجتماعی یا آزادی جنسی- برای زنان- باز ماند و سرانجام در فرهنگ پسامدرن امروزی، تنها به‌صورت سوژه ای جنسی در خدمت تمایلات عامه پسند و سود تجاری تولیدات هالیوودی تحت عنوان آزادی زنان در نقش ابرقهرمانان و سوپراستارهای غیراخلاقی نمایان گشت.

اگرچه تبیین حقوق اجتماعی زنان براساس توجه به جنسیت و تمایزات جنسی مورد اشاره ویرجینیا ولف، یا برعکس براساس برابری در این حقوق برمبنای اگزیستانسیالیسم متجلی در آراء و اندیشه‌های سیمون دوبوار در جنس دوم، مبنای فکری و نظری فمینیست‌های نسل اول و دوم شد، اما در مجموع آنچه امروز از فمینیسم باقی مانده در ساختار متکثر ابزار رسانه ای و فرهنگ تجاری پسامدرن، همان سوژه مستهجن در هنرهای عامه پسند، تولیدات هالیوودی، پاپ شوهای تلویزیونی و از این دست تولیدات رسانه ای، به زبان نمادین و عناصر نشانه ای فرهنگ غرب و ایالات متحده است، اما نه صرفا در خود غرب که اتفاقا بیشتر در جهان سوم و ممالک در حال توسعه در آسیا و آفریقا مشهود و به طرز چشمگیری قابل ملاحظه است.

جدا از اخلاقیات و ارزش‌های اخلاقی، در نهایت آنچه از این فرهنگ جدید آمریکایی، چه به عنوان فرهنگ جهانی پسامدرن و چه با هر نام و برچسب دیگر، با قهرمانان و سوپراستارهای جدیدش بر جای می‌ماند، همین دنیایی است که چنان که- در قسمت نخست- گفته شد، بنا بر مفاهیم اسطوره ای و روایت جهان شناختی غرب از زن، هر روز بیش از پیش زنانه می شود. گسست و شکاف و تعارض و چندپارگی انسان امروز، پیش از هر کجا و بیش از هرمقوله، خود را در همین قهرمانان امروزی اش آشکار می کند. قهرمانانی که با تمام قهرمانی و قدرت‌های فیزیکی و متافیزیکی، در نهایت تنها تبدیل به ابژه‌ای معین در حد واندازه‌های استاندارد و تعیین شده، همچون لباس‌های مدروز، مانکن‌های نمایشی و کالاهای لوکس تقلیل می یابند.

در میان این مدهای فریبنده و کالاهای لوکس، تنها چیزی که اهمیت ندارد، ارزش‌های عاطفی و انسانی موجودی به نام زن است، که آن هم اگر اهمیت پیدا کند به شکلی متضاد و متناقض و به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه، پس از رعایت استانداردهای جسمی، به عنوان یک گزینه اتفاقی نمود پیدا می‌کند، که مثلا این خانم در فعالیت‌های خیریه و بشردوستانه هم شرکت می کند! چنان که دنیای فریبنده این مدها و کالاهای لوکس تا حد زیادی مرهون همین فریب و تظاهر در زیبا بودن و خوب بودن هم هست. همان طور که تابلوی بدون عنوان (۱۹۸۳) سیندی شرمن، به طرزی گویا بیانگر دنیای ملالت‌بار، عصیان‌زده و سرشار از فریب و ریا در عالم مد محسوب می شود که در وهله نخست، تضاد و تعارضش در خشونت و بی مهری نهفته در وجه روشن آن پیداست.

این تضاد و تعارض، در دنیای زنانه پسامدرن و به ویژه در هنرهای عامه‌پسند و هالیوودی، وقتی به شکلی تراژیک ابعاد انسانی پیدا می کند که گسست و چندپارگی انسان امروز را در قالب قهرمانان درجه دو- یعنی مردان- و ارتباطشان با قهرمانان جدید- یعنی زنان- تعریف و تبیین می کند.

قهرمانانی رقت‌بار و ملال‌آور که برای دستیابی به این کالای لوکس و مدهای فریبنده هر ضعف (اخلاقی) و حقارتی را پذیرا می شوند و در نهایت، تعارض و چندپارگی انسان امروز آنجا آشکار می شود که در این دنیای جدید، عشق تنها به یک کالا، یک سرخوشی کاذب تقلیل می یابد، مادر به دستگاهی برای تکثیر و باز تولید تبدیل می شود و در نهایت خانواده محو در کارخانه ای بزرگ و بی روح به نام جامعه می‌شود که مدام خود را در بی سرانجامی و سردرگمی انسان امروزی تجدید، تشدید و تکثیر می کند.

م. حمیدی

برانداز

رسانه و انقلاب کاریکاتوری

علیرضا چخماقی

برابر آمریکا و کشورهای اروپایی را می‌دهد که خواهان توافقی کاملا یک جانبه به سود خودشان هستند... و البته گام بعدی در این رهگذر، مطالعه و تحقیق و تفکّر در زوایای مختلف اموری است که همواره هدف هجوم و حملهٔ دشمنان قرار گرفته و می‌گیرد.

علاوه‌بر یادگیری‌های شخصی، آموزش دیدن نیز از ضروریات تکمیل سواد رسانه‌ای است در جهت دشمن شناسی و این که دشمن الزاما یک چیزهایی از اتفاقات منجر به انقلاب اسلامی در سال ۵۷ به گوششان خورده و حالا به خیال خام خودشان در صدد کپی‌برداری و اجرای آن اقدامات هستند تا بلکه معجزه‌ای بشود برای رسیدن به رؤیاهای سراب گونه‌ای که در کنجِ ذهن مالیخولیایی خود و حامیان‌شان در حالِ رقاصی است؛ غافل از اینکه برمبنای «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است» تفاوت انقلابیون پنجاه و هفتی با اغتشاشگران این روزها این است که آنها مشروب‌فروشی‌ها و کاباره‌ها را که مراکز لهو و لعب و فساد بودند هدف قرار می‌دادند امّا این‌ها به دستور اربابان خود، مساجد و اماکن مقدسه را آتش می‌زنند؛ سال پنجاه و هفت اعتصاب‌ها در عین فراگیری، اجباری و زورکی نبود در حالی که این‌ها، حتی با تهدید هم قادر به بستن مغازه‌ها نیستند.

پنجاه و هفتی‌ها با عشق و علاقهٔ قلبی از یک مرکزِ واحدِ روحانی به زعامت حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه پیروی می‌کردند و حال آن که این واماندگان وطن فروش، از انواع و اقسام بیگانگانی که در کار خودشان هم مانده‌اند، دستور می‌گیرند و تقلید می‌کنند.

آن شعارهای موزون و درعین حال عمیق و نجیبانه مردم در سال پنجاه و هفت کجا و این عبارات وقیحانه و مشمئز کنندهٔ که بیگانگان در دهان این‌ها گذاشته‌اند کجا؟!...

آن شور و حال فراگیر و اتحاد ملّی و پیوند خارجی و بیگانه نیست و می‌تواند داخلی هم باشد و آشنا و به ظاهر دلسوز بنماید که این امر باید توسط کارشناسان زبده و مبرز و آشنا با ترفندهای تبلیغاتی رسانه‌های مکتوب و مجازی و شبکه‌های رادیو- تلویزیونی صورت گیرد تا بتواند جامعه را در مقابله با توطئه‌های رنگارنگ دشمنان، توانمند کند.

دو- اکنون با این تأکید مؤکد که حساب معترضین و منتقدین از آشوبگران هرج و مرج‌طلب جداست؛ مناسب است زاویه‌ای باز کنیم به صحنهٔ آشفته‌ای که خوش خیالان موسوم به برانداز (!) در عرصهٔ آن بازی می‌کنند: جماعت آشوب‌طلب و عاقبهٔ تحریک کنندهٔ آنها در خارج از کشور، وقتی یاد بیانیه‌نویسی بیفتید که کارتان تمام شده باشد و بی‌خبر بار سفرتان را هم بسته باشید، ولی برایتان مهم نباشد که بقیه اعضای گروه چه بلایی بر سرشان می‌آید؟

البته این تمام ماجرا نبود. این جاهل لمپن علاوه‌بر بازی در سریال سقوط، به‌هاپولی کردنِ پول یک فیلم سینمایی دیگر هم دست زده است. او قرار بود در فیلم سینمایی پالایشگاه که یکی از تولیدات بنیاد سینمایی فارابی است نقش آفرینی کند. ظاهراً شرط فرخ‌نژاد برای حضور در یکی از نقش‌های فرعی این فیلم، دستمزدی معادل ۱.۵ تا ۲ میلیارد تومان بوده که توسط تهیه‌کننده این پروژه به او پرداخت می‌شود اما تا لحظه آخر حضورش در کشور حاضر به بازپرداخت این مبلغ نشده و در نهایت با خروج از کشور سرنوشت پولی که حق او نبوده معلوم نیست چه می‌شود. علاوه‌بر این آثار، حمید فرخ‌نژاد دو فیلم دیگر در نوبت اکران دارد که به احتمال قوی آن فیلم‌ها هم وضعیت‌شان بهتر از سریال سقوط نباشد. فیلم‌هایی که هر کدام چندین میلیارد هزینه ساخت‌شان بوده است. پول‌های کلانی که صرفاً به خاطر یک لمپنِ چاله‌میدانی که به اشتباه از سینمای ایران سر در آورده بود، حالا به باد هوا می‌رود. جدای از این سریال‌ها و فیلم‌ها، این جاهل/لمپن یک تنه توانست با فرارش‌اندک اعتبار و مقبولیت بازیگران سینما را در بین مردم و قوه قضائیه خدشه‌دار کند. زیرا حمید فرخ‌نژاد به همراه تعدادی از بازیگران سینما پیشتر به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌شان در فضای مجازی ممنوع‌الخروج شده بودند. در این بین حمید فرخ‌نژاد به بهانه سال نو میلادی و دیدن فرزندش به کمک سازمان سینمایی و تعهد دادن، قوه قضائیه را مجاب کرد تا اجازه خروج او را از کشور صادر کند. او به قصد اقامت دائم از ایران فرار کرد تا با این احتساب زیر تعهد خود زده باشد. تعهدی که بر اساس اعتماد تنظیم شده بود. شاید بعد از این اتفاق دیگر زیبنده و مقبول نباشد که قوه قضائیه با این افراد نگاهی رأفت‌آمیز داشته باشد. چرا که نتیجه‌اش می‌شود دزدیدن پول بیت‌المال و بدتر از آن لگد مال کردن اعتماد مردم.

حمید فرخ‌نژاد در ادامه به رفتارهای خود ادامه داد. اول از شبکه‌های معاند تشکر کرد و بعد هم میهمان شبکه تروریستی سعودی ایران اینترنشنال شد. کارهایی که نشان می‌داد او دیگر قرار نیست به ایران بازگردد و به دروغ بگوید که صفحه‌ام هک شده بود. او با این کارهای خود، چاقویی که بر پیکره سینما و همکارانش زده بود را چند بار درآورد و دوباره به تن آنها فرو کرد. دقیقا مشابه رفتار اوباشی که در طول این آشوب‌های اخیر مردم و بسیجی‌ها را با چاقو تکه و پاره می‌کردند. این اشتراک رفتاری به خاطر آن است که حمید فرخ‌نژاد هم خودش یکی از همان اوباش/لمپن چاله‌میدانی بوده که به اشتباه از سینمای ایران سر در آورده بود.

البته این اتفاق را باید به فال نیک گرفت. چرا که حالا می‌توان هوشیارتر بدنه سینما را تصفیه کرد. کاری که دیر یا زود باید رخ می‌داد. تمام جاهل لمپن‌هایی که اشتباهی وارد سینما شده‌اند باید بروند و انسان‌های شریف جای آنان را بگیرند...

جاهل / لمپنی که به اشتباه از سینما سر در آورد

سیدمهدی فخر نبی

حمید فرخ‌نژاد اسمی است که این روزها بارها در فضای مجازی تکرار شد. شاید بد نباشد او را اولین جاهل/لمپن سینمای ایران خطاب کرد که تیزی خود را از پشت تا میانه ستون فقرات همکاران‌اش در سینما فرو کرد و بعد هم بی‌سروصدا صحنه جرم را به مقصد آمریکا ترک کرد. او با بازی در سریال سقوط که توسط پلتفرم فیلیمو تولید شده است، نقش یک مامور امنیتی را بازی می‌کند. ماموری که در جنگ با داعش در عراق حضور دارد. تنها چند روز بعد از اتمام فیلمبرداری این سریال که به صورت مشترک توسط محمد حسین مهدویان و سجاد پهلوان‌زاده کارگردانی شده بود، آقای فرخ‌نژاد که از قبل دستمزد میلیاردی بازی‌اش در این سریال را گرفته بود، از ایران خارج و با رفتاری به دور از اخلاق حرفه‌ای به انتشار مطلبی علیه رهبر ایران پرداخت تا علاوه‌بر نشان دادن چهره واقعی خود، دست همکاران خود را که ماه‌ها زندگی و حیثیت خود را صرف ساختن این سریال کرده بودند، درون پوست گردو قرار داده باشد. در نامه‌ای منتسب به گروه تولید سریال «سقوط» که خطاب به حمید فرخ‌نژاد نوشته شده است، رفتار وی با این پروژه مورد انتقاد قرار گرفت. به بخشی از این نامه که بیشتر به زحمات و سختی‌هایی که در طول ساخت این سریال کشیده شده است دقت کنید؛ مگر می‌شود شب‌های سرد سقز را که با مهمان‌نوازی هموطنان عزیز گرد گرم شده بود، فراموش کرد؟ مگر می‌شود شب‌بیداری عوامل تولید و علاقه‌شان را به تولید سریالی متفاوت و جذاب برای مردم از یاد برد؟ چطور می‌شود که زحمت‌های گروهی را که خود در میان‌شان بودید، نبینید و تصمیمی فردی بگیرید که پخش سریال به مخاطره بیفتد؟ چطور می‌شود